

مسوغات ابتدا به نکره

سیدمحمدحسین طباطبایی*

چکیده

در مبتدا اصل بر معرفه بودن است اما در شرایطی برخلاف اصل و به صورت نکره استعمال شده است. علمای نحو گاهی مبتدا شدن نکره مخصوصه را جایز دانسته‌اند اما مواردی نیز وجود دارد که مبتدا به صورت نکره محضه، در کلام استفاده شده است.

در این بین موضوعی به نام افاده معنا وجود دارد که اجازه می‌دهد مبتدا به صورت نکره استفاده شود. افاده معنا عبارت است از یک تفکیک و یک نوآوری برای مخاطب. یعنی اگر جمله، معنای تازه‌ای را به مخاطب خود رساند، آن جمله مفید معنا خواهد بود.

علمای نحو برای مسوغات نکره تا ۴۰ مورد را ذکر کرده‌اند که بحث از همه آنها در این مقاله نمی‌گنجد. جالب است که خود علمای نحو اذعان داشته‌اند که دسته‌بندی مسوغات، چیزی را محدود نمی‌کند و اگر در کلامی افاده معنا وجود داشت، می‌توان از آن کلام استفاده کرد. چه آن کلام با نکره شروع شده باشد و چه با معرفه.

بنابراین در مقاله پیش‌رو، موضوع اصلی بحث بر افاده معنا متمرکز شده و در کنار آن سه مسوغ از معروف‌ترین آنها نیز بررسی خواهد شد.

واژگان کلیدی:

مبتدا، نکره محضه، نکره مخصوصه، مسوغ، افاده معنا

* طلبه پایه سوم مدرسه شهیدین (ره).



مقدمه

در این مقاله، مسوغات و یا همان موارد جواز ابتدا به نکره بررسی خواهند شد. در عرف رایج و در زبان فصیح عربی، هنگامی که گوینده می‌خواهد کلامی را آغاز کند، ابتدا یک اسم معرفه و مشخص، یعنی چیزی که نزد مستمع یا خواننده شناخته شده است می‌آورد، و سپس در مورد آن خبر می‌دهد. مثلاً هنگامی که می‌گوید: «علی آمد»، در اینجا شخص «علی» برای مخاطب مشخص است. سپس در مورد آن «علی» مشخص، خبری می‌دهد.

سوال: چرا مبتدای نکره اشکال دارد؟

پاسخ: زیرا معمولاً مفید معنا نیست. مثلاً در جواب شخصی که از ما پرسیده است: «چه کسی آمد؟»، اگر بگوییم: «مردی آمد». قطعاً این جواب ما یک جواب بی‌معنا و بی‌فایده خواهد بود و سوال‌کننده از ما توضیح بیشتری خواهد خواست. اکثر کلام‌ها با مبتدای نکره سازگار نیستند.

اما اگر کسی مثلاً بپرسد: «از جلوی در چه چیزی رد شد؟» و ما در جواب بگوییم: «گره‌ای رد شد» در اینجا با این‌که مبتدا باز هم نکره است ولی در این مثال، مفید فایده خواهد بود. زیرا ما قسمتی از ابهام شخص سوال‌کننده را برطرف کرده‌ایم. در این مقاله در مورد تفاوت این دو جمله و اینکه واقعاً چه زمانی می‌توان از مبتدای نکره استفاده کرد صحبت خواهد شد.

۱. تعریف مبتدا

برای بررسی این موضوع، بهتر است ابتدا تعریف مبتدا و خبر را یادآور شویم. نیازی به گفتن نیست که محل بحث، در جملات اسمیه است که از مبتدا و خبر که ارکان جمله اسمیه هستند تشکیل شده‌اند. باید دید که مبتدا چیست و آیا در تعریفش در مورد معرفه بودن، مطلبی وجود دارد یا نه.



جناب سیوطی در کتاب *البهجة المرضیه*، مبتدا را اینگونه تعریف می‌کند:

«المبتدأ اسم مجرد عن العوامل اللفظية غير المزیدة مخبر عنه...»^۱

«مبتدا، اسمی است خالی از عوامل لفظی غیر زائد که از آن خبری داده شده

است...»

پس، مبتدا صرفاً اسمی است که قیودی دارد و از آن خبری داده می‌شود حال آنکه

می‌بینیم حرفی از معرفه بودن به میان نیامده است.

سوال: چرا در تعریف مبتدا، حرفی از معرفه بودن به میان نیامده است؟

این سوال ما را به فضای تازه‌ای منتقل می‌کند. با تعریفی که از مبتدا ارائه شد، روشن شد که خود مبتدا موضوعیت ندارد که معرفه باشد. بلکه صرفاً اسمی است که از آن خبری داده شده است.

لازم به ذکر است که در تعریف هیچ یک از علمای نحو، معرفه بودن مبتدا ذکر

نشده است. برای نمونه چند تعریف دیگر از مبتدا را می‌آوریم:

«هو اسم [مرفوع] مجرد عن العوامل اللفظية [غير الزائدة] مسند إليه».^۲

«هو المجرد عن العوامل اللفظية، مسندا إليه».^۳

«هو اسم مجرد من العوامل اللفظية الأصلية يقع في أول الجملة الاسمية ليسند

إليه شيء».^۴

حال نگاهی به تعریف خبر بیندازیم. آیا در تعریف خبر قید شده است که باید از

معرفه خبر دهد؟

جناب سیوطی در تعریف خبر می‌گوید:

۱. سیوطی، *البهجة المرضیه*، ص ۸۳

۲. ابو حیان، *الهدایة فی النحو*، ص ۵۹

۳. علیخان بن احمد مدنی، *الحقائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة*، ص ۱۸۵

۴. غلامعلی صفایی، *بداة النحو*، ص ۱۱۶



«الخبر هو الجزء المتمم الفائدة مع مبتدأ غير الوصف»^۵.

«خبر جزء تمام کننده فایده مبتدا است.»

پس خبر هم حتما نباید از معرفه خبر بدهد، در نتیجه مبتدا به خودی خود چیزی نیست که بخواهد حتما معرفه باشد.

مشهور است که اصل در مبتدا، معرفه بودن آن است.

سوال: چرا؟

پاسخ اجمالی این است که به جای اینکه اثبات کنیم اصل در مبتدا معرفه بودن است، روشن سازیم که ابتدا به نکره اشکال دارد. در این صورت به این نتیجه می‌رسیم که مبتدا باید معرفه باشد.

ابن مالک می‌گوید:

«ولا يجوز الابتدا بالنكرة ما لم تفد: كعند زيد نمره»^۶.

«ابتدا به نکره تا زمانی که مبتدا شدن آن فائده‌ای نداشته باشد جایز نیست.»

یعنی ابتدا به نکره از آن جهت اشکال دارد که فائده‌ای به مخاطب نمی‌رساند. اصل را در مبتدا، معرفه بودن قرار می‌دهند.

سوال: آیا ابتدا به نکره امکان دارد؟

سوال به طور واضح این است که اگر مبتدا برای متکلم مجهول باشد، آیا می‌توان در مورد آن خبری داد؟ در پاسخ ممکن است بگوییم چرا نه؟ بسیاری از اوقات پیش می‌آید که متکلم نمی‌خواهد مبتدا را کاملا واضح کند و یا اینکه فراموش کرده است که موضوع دقیقا چه بوده است مثلا فقط دیده است که مردی آمد ولی اوصافش مشخص نبوده است. پس ممکن است متکلم به دلیل خاصی مبتدا را کاملا مشخص نکند.

۵. سیوطی، *البهجة المرضیة*، ص: ۸۶.

۶. ابن مالک، *الغیة*، بیت ۱۲۵.

پس نمی‌توانیم صرفاً به دلیل مجهول بودن مبتدا از آن خبری ندهیم. حال سوالی که پیش می‌آید این است که اگر از سوی متکلم اشکالی در ابتدا به نکره نیست پس مشکل کجاست؟

پاسخ معروف این است که اینجا مشکلی معنوی وجود دارد. یعنی در مثال «رجل جاء» چون جمله فایده‌ای به مخاطب نمی‌رساند اشکال دارد. پس اشکال فنی در کار نیست.

باید دید از لحاظ معنایی چه اشکالی ممکن است در ابتدا به نکره وجود داشته باشد.

این جمله را از جهت معنوی بررسی می‌کنیم: «مردی ایستاد». هر کسی این جمله را بشنود خواهد گفت: من از این جمله چه استفاده‌ای کنم؟ روزانه هزاران مرد می‌ایستند ... این را خود من هم می‌دانستم و این جمله فایده‌ای به من نمی‌رساند. حال می‌پرسیم آیا این اشکال مختص به نکرات است؟ آیا جمله‌ای که در آن، مبتدا، معرفه است همواره مفید معنا است؟ اصلاً افاده معنا به چه معناست؟ این‌ها سوالاتی است که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

۲. افاده معنا

تا به اینجا مشخص شد که بحث ابتدا به نکره یک بحث معنوی است.

سوال: افاده معنا چیست؟

در جمله، باید افاده معنا وجود داشته باشد تا بتوان به آن «کلام» اطلاق کرد. به عبارت دیگر وقتی گوینده شروع می‌کند به سخن گفتن، باید از کلامش معنایی برداشت شود تا لغو و بیهوده نباشد. پس ضروریست تعریف صحیحی از افاده معنا ارائه شود چون به عنوان مسئله‌ای مهم، در تمام زندگی نقش بسزایی دارد. اکنون برخی مسوغات ابتدا به نکره را بررسی می‌شود تا روشن شود آیا وجه



مشترک بین آن‌ها همان افاده معناست یا امری دیگر؟

۳. مسوغ اول: ابتدا به نکره مخصصه

اسم نکره دو نوع است: ۱- نکره محضه ۲- نکره مخصصه

نکرات محضه نکراتی هستند که هیچ تخصیصی نخورده‌اند و وصفی ندارند که آن‌ها را محدود کند. مواردی مانند «مردی»، «زنی»، «گربه‌ای»، «خانه‌ای» و ... از مصادیق نکرات محضه هستند.

تخصیص اسم نکره از دو راه نعت و یا اضافه ممکن است.

درباره اضافه، باید دانست که دو نوع دارد: لفظی و معنوی. در بحث فعلی، اضافه معنوی منظور ماست. در اضافه معنوی اگر اسم نکره به اسمی معرفه اضافه شود، مفید تعریف است مانند: «مدینه النبی» و اگر به اسمی نکره اضافه شود مفید تخصیص خواهد بود مانند: «غلام رجل».

راه دیگری که برای تخصیص وجود دارد نعت است. از آنجایی که رعایت تعریف و تنکیر در نعت و منوع امری ضروری است، پس اگر منوع ما نکره باشد (همانطور که در بحث ما اینگونه است) ضرورتاً نعت ما نیز می‌بایست نکره باشد مانند: «رجل عالم».

سوال: چرا ابتدا به نکره مخصصه جائز است اما ابتدا به نکره محضه جائز نیست؟
با توجه به بحثی که گذشت پاسخ این است که مبتدا چنانچه نکره محضه باشد، جمله‌ای که با آن آغاز می‌شود مفید فایده نیست ولی اگر نکره مخصصه باشد، جمله تشکیل شده مفید فایده است.

چگونه می‌شود که ابتدا به نکره مخصصه افاده معنا داشته باشد ولی ابتدا به نکره محضه افاده معنا نداشته باشد، با وجود اینکه هر دو هنوز نکره هستند؟
برای پاسخ به این سوال باید درباره «افاده معنا» بیشتر بدانیم.



۴. توضیح بیشتر درباره افاده معنا

می‌توان به طور کلی گفت که هرگاه متکلم بتواند منظور و یا معنایی را به مخاطب خود منتقل کند، آنگاه افاده معنا صورت گرفته است. و هرگاه افاده معنا وجود داشته باشد، کلام صحیح خواهد بود چه مبتدا نکره باشد و چه معرفه.

اما بحث فعلی در این است که «افاده معنا» چیست؟

اگر گوینده‌ای به عنوان مثال بگوید: «مردی آمد». در اینجا چند سوال کلیدی مطرح می‌شود: آیا «مرد» در اینجا موضوعیتی دارد؟ مثلاً گوینده می‌خواسته تفکیک جنسیت قائل شود؟ آیا منظورش این بوده است که: «مردی آمد و زنی نیامد»؟ اگر گوینده از گفتن آن جمله، چنین غرضی داشت، آن جمله قطعاً کلام به حساب می‌آید هر چند با نکره آغاز شده است. چرا که معنای مفیدی به ما منتقل کرده است و «جنس زن» را از کلامش خارج ساخته است. اگر در شرایطی این غرض، موضوعیت داشته باشد، قطعاً جمله مذکور با اینکه با یک نکره (حتی محضه) شروع شده است اما از لحاظ معنوی صحیح خواهد بود.

مثال دیگر: مجلس زنانه‌ای را تصور کنید که زنان در آن حضور دارند و به خاطر اینکه نامحرمی در جلسه حضور ندارد، حجاب لازم را رعایت نکرده‌اند. ناگهان شخصی از حاضران در مجلس فریاد می‌زند: «مردی آمد». با این جمله که به صورت ظاهری با نکره محضه شروع شده است. می‌بینیم جنب و جوشی در زنان به وجود می‌آید و حجاب خود را برای ورود یک نامحرم به داخل مجلس رعایت می‌کنند. این جمله با اینکه با نکره شروع شده بود اما از آنجایی که در آن فضا مفید معنا بوده، مخاطب را که زنان حاضر در مجلس باشند به کاری وا داشته است، پس استفاده از نکره محضه هیچ اشکالی ندارد و صحیح می‌باشد.

مثال دیگر: فرض کنید در بازاری که زنان و مردان همه تردد دارند، ناگهان شخصی فریاد بزند: «مردی آمد!». با گفتن این حرف همه شروع به خندیدن می‌کنند!



زیرا کلامی که گفته شده هیچ معنای مفیدی ندارد چون در آن بازار هیچ فرقی ندارد که مردی بیاید یا زنی، همه از خریداران محسوب می‌شوند و با همه به یک صورت برخورد می‌شود.

اما فرض کنید در یک اداره، در خدماتی که ارائه می‌کنند، بین مردان و زنان تفاوت قائل شوند. مثلاً تسهیلاتی که برای مردان در نظر گرفته شده با تسهیلاتی که برای زنان در نظر گرفته شده است تفاوت داشته باشد. حال اگر صبح زود که هنوز مراجعه کننده‌ای به این اداره وارد نشده، با ورود اولین شخص، نگهبان اعلام کند: «مردی آمد»، در اینجا کلام نگهبان برای کارکنان آن اداره، مفید معنا خواهد بود و به آماده‌سازی تسهیلات مخصوص مردان مبادرت خواهند کرد.

همانطور که در مثال‌های بالا مشخص شد، افاده معنا وابسته به فضای مخاطب است و امکان دارد جمله‌ای در یک فضا، افاده معنا کند و در فضای دیگر هیچ معنایی نرساند.

نکره مخصوصه چه ویژگی‌هایی دارد که جمله آغاز شده با آن از نظر علمای نحو، افاده معنا می‌کند و تخصیص می‌تواند یکی از مسوغات ابتدا به نکره قرار گیرد؟ پاسخ این است که نکره مخصوصه به این دلیل مفید معناست که تخصیص باعث می‌شود نکره از بقیه افراد جنس خودش، جدا شود و فرد خاصی از آن نکره در نظر گرفته شود و این تفکیک، موجب افاده معناست. توضیح این که اگر گوینده به عنوان مثال بگوید: «رجلٌ طویلٌ جاء» قطعاً از گفتن «طویل» معنایی در ذهن داشته است، در غیر این صورت اگر تفاوتی بین «رجل قصیر» و «رجل طویل» وجود نداشت، چرا باید گوینده چنین تخصیصی انجام می‌داد؟

تعریف جامع و کامل افاده معنا چیست؟ جناب عباس حسن در کتاب نحو وافی در موضوع «المبتدأ النكرة» اینگونه می‌نویسد:

«إذا قلنا: الطيارُ شجاعٌ، الوطنيُّ مخلصٌ، العربيُّ كريمٌ... حکمنا علی الطيار



بالشجاعة، و على الوطنى بالإخلاص، و على العربى بالكرم. أى: حکمنا على المبتدأ بحکم معين؛ هو: الخبر. فالمبتدأ فى هذه الجمل الاسمية - و - نظائرها محکوم عليه دائماً بالخبر، و المحکوم عليه لا بد أن يكون معلوماً، و لو إلى حدّ ما، و إلا كان الحكم لغواً لا قيمة له؛ لصدوره على مجهول، و صارت الجملة غير مفيدة إفادة تامة، مثل: زارع فى القرية ...»^۷

مطلب قابل بحثی که در اینجا وجود دارد، تعریفی است که ایشان از افاده معنا ارائه کرده‌اند. ایشان گفته‌اند چیزی که حکم بر آن حمل می‌شود (یعنی همان مبتدا) باید معلوم باشد، ولو به نحوی اندک، و گرنه حکم بیهوده خواهد بود و ارزشی نخواهد داشت. زیرا حکم بر یک مجهول صادر شده است و این، جمله را بی‌فایده می‌کند (یعنی دیگر افاده معنا نخواهد داشت). بحث در این جمله است: (المحکوم علیه لابد أن يكون معلوماً ... و إلا صارت الجملة غير مفيدة إفادة تامة)

آیا واقعا اینگونه است؟ چه طور می‌توان این سخن را گفت در حالی که اغراض بسیاری می‌تواند وجود داشته باشد برای این که گوینده، مبتدا را پنهان نگه دارد. مثلاً گاهی ممکن است گوینده به خاطر اینکه خود حکم، موضوع اصلی است، محکوم‌علیه را به طور مجهول بیاورد تا کاملاً مورد توجه مخاطبین قرار گیرد. غرض‌های دیگری نیز وجود دارد که در این تحقیق مجال صحبت در مورد آنها نیست.

این اشکال وقتی قوت بیشتری پیدا می‌کند که نظر مرحوم رضی رحمته بررسی شود. ایشان در شرحشان بر کافیه می‌گویند:

«قال الرضى: أعلم أن جمهور النحاة على أنه يجب كون المبتدأ معرفة أو نكرة فيها تخصيص ما، قال المصنف، لأنه محکوم عليه، و الحكم على الشئ لا يكون إلا بعد معرفته، و هذه العلة تطرد فى الفاعل مع أنهم لا يشترطون فيه التعريف و

لا التخصیص، و أما قول المصنف إن الفاعل يختص بالحکم المتقدم علیه، فوهم، لأنه إذا حصل تخصیصه بالحکم فقط كان بغير الحکم غیر مخصص، فتكون قد حکمت علی الشیء قبل معرفته، و قد قال إن الحکم علی الشیء لا يكون إلا بعد معرفته»^۱.

«جمهور علمای نحو بر این عقیده‌اند که مبتدای جمله اسمیه می‌بایست معرفه و یا نکره‌ای تخصیص خورده باشد و ابن حاجب بر این باور است که چون مبتدا محکوم علیه می‌باشد و محکوم علیه ناگزیر باید معلوم باشد، بنابراین مبتدا باید معرفتی در خود داشته باشد تا بتواند مبتدا واقع شود و گرنه نمی‌توان بر مجهول حکم کرد. (اما این نمی‌تواند دلیل صحیحی برای اشتباه شمردن مبتدای نکره باشد چراکه) این دلیل در فاعل بیشتر شیوع دارد. (زیرا بسیاری از مواقع فاعل مجهول می‌آید، مثل: «جاء رجل» و موارد استعمالش هم فراوان است.) در حالی که در فاعل این شرط ذکر نشده که باید حتما معرفه و یا حداقل مخصص باشد با اینکه که فاعل نیز محکوم علیه است. در اینجا مجدداً جناب ابن حاجب توجیهی ذکر کرده‌اند که فاعل اگر مجهول باشد، آنگاه به حکم متقدم از خودش تخصیص خورده است و همین تخصیص کافی است تا بتواند محکوم علیه واقع شود. اما این توجیه اشتباه است زیرا اگر تخصیص فاعل به حکمش باشد پس بدون حکم، غیر مخصصه می‌شود. بنابراین برای بار اول فاعل قبل از تخصیص، به حکمی محکوم شده است، زیرا تخصیصش فقط به وسیله حکمش امکان داشته و در نتیجه قبل از حکم دادن، همراه با تخصیص نبوده است.»

سپس ادامه می‌دهند:

«و قال ابن الدهان، و ما أحسن ما قال، إذا حصلت الفائدة فأخبر عن أي نكرة



شئت، و ذلك لأن الغرض من الكلام إفادة المخاطب فإذا حصلت، جاز الحكم، سواء تخصص المحكوم عليه بشيء أو، لا. فضابط تجويز الإخبار عن المبتدأ و عن الفاعل، سواء كانا معرفتين أو نكرتين مختصتين بوجه أو نكرتين غير مختصتين، شيء واحد و هو عدم علم المخاطب بحصول ذلك الحكم للمحكوم عليه، فلو علم في المعرفة ذلك، كما لو علم قيام زيد مثلاً فقلت زيد قائم، عدّ لغوا، و لو لم يكن يعلم كون رجل ما من الرجال قائماً في الدار، جاز لك أن تقول: رجل قائم في الدار و إن لم تتخصص النكرة بوجه ... و كذلك في الفاعل: لا يجوز مع علم المخاطب بقيام زيد أن تقول قام زيد، و يجوز مع عدم علمه بقيام رجل في الدار أن تقول: قام في الدار رجل»^۹.

«إبن الدهان حرف بسیار خوبی زده است. او گفته است اگر فائده‌ای وجود داشت آنگاه به هر نکره‌ای که می‌خواهی ابتدا کن. چراکه غرض از کلام، فائده رساندن به مخاطب است و زمانی که این فائده میسر می‌شود، حکم دادن جائز می‌شود، چه محکوم علیه، معرفه باشد و چه تخصیص خورده باشد و چه تخصیصی نداشته باشد. پس قانون کلی خبر دادن از مبتدا و یا حکم کردن به فاعل، چه آن دو (مبتدا یا فاعل) معرفه باشند و چه نباشند، چه نکره مخصصه باشند و چه تخصیصی نداشته باشند، یک چیز است، و آن عدم علم مخاطب به حکم می‌باشد. به نظر می‌رسد این تعریفی از افاده معنا می‌باشد. حال اگر مخاطب به حکم ما آگاه بود، مثلاً از ایستاده بودن زيد اطلاع داشت، اگر ما این خبر را ولو با مبتدای معرفه به او بگوییم، مفید فایده نخواهد بود. پس اگر به کسی که از قیام زيد آگاه است، بگوییم: «زيد قائم» لغو به حساب می‌آید. حال اگر مخاطب اطلاع نداشته باشد که مردی در آن خانه است، جائز است گفته

شود: «رجلٌ فی الدار» با اینکه مبتدا نکره است، اما چون افاده معنا دارد و مخاطب از آن بی اطلاع بوده جمله، صحیح و قابل قبول خواهد بود ... و فاعل هم به همین صورت است. اگر مخاطب از قیام زید آگاه باشد، جایز نیست گفته بشود: «قام زید» اما اگر مخاطب از ایستادن مردی در خانه‌ای بی اطلاع باشد، جایز است گفته شود: «قام رجلٌ فی الدار» با اینکه فاعل در آن بر خلاف مثال قبلی نکره است و مخصص نیست.»

۵. تعریفی از افاده معنا

با توجه به مثال‌هایی که برای «افاده معنا» آورده شد، تعریفی از افاده معنا ارائه خواهیم داد. افاده معنا عبارت است از: «تفکیک، ذهن مخاطب».

برای روشن شدن تعریف به این مثال توجه فرمایید: هنگامی که کسی می‌گوید «علیٌ جاء»، به وسیله یک تفکیک به مخاطب خود می‌فهماند که من زید، بکر، یا عمرو را نمی‌گویم بلکه علی مراد من است، و این شخص که نزد تو مشخص است، حکم «مجیء» بر آن حمل شد.

نکته مهم این که اگر چند نفر همنام «علی» موجود بودند؛ مثلاً در محیطی چند نفر نامشان «علی» بود و برای صدا کردن آنها می‌بایست حتماً یک تخصیص صورت بگیرد و به صورت عادی قابل تشخیص نبودند؛ اگر در این محیط، جمله «علیٌ جاء» به کار برده شود آیا بازهم مفید معنا هست یا خیر؟ در پاسخ باید گفت: خیر، مفید معنا نیست. زیرا در این صورت تفکیکی در ذهن مخاطب صورت نمی‌گیرد و به محض به کار بردن این جمله، مخاطب از شما خواهد پرسید: کدام علی؟

البته در اینجا بحث مربوط به ابتدا به نکره محضه نیز قابل طرح است که اگر در جایی خود نام «علی» موضوعیت داشت بنابر این می‌توان در اینجا آن را یک تفکیک به حساب آورد و جمله صحیح خواهد بود.



با مثال‌ها و تعریفی که آورده شد به نظر می‌رسد مراد از «افاده معنا» تا حدی واضح شده باشد.

در مورد این که اصل در مبتدا معرفه بودن است، با توضیحات ذکر شده می‌توان حکمتش را متوجه شد. زیرا هر چه مبتدا بهتر قابل تفکیک باشد، دریافت معنا برای مخاطب آسان‌تر است و از آنجایی که معارف، بیشترین تفکیک را در بین اسامی دارند^{۱۰} پس اصل در مبتدا، معرفه بودن (یعنی بهتر قابل تفکیک بودن) می‌باشد.

۶. مسوغ دوم: مقدم شدن استفهام یا نفی (و شبه آن)

از دیگر مواردی که در آن ابتدا به نکره جازز است، می‌توان به استفهام اشاره کرد. اگر ادات نفی یا استفهام بر سر مبتدای نکره وارد شود، می‌توان جمله را با نکره شروع کرد مانند: «أرجل جاء؟»

سوال: چرا آمدن ادات استفهام و یا نفی بر سر مبتدا مسوغ و مجوزی برای ابتدا به نکره محسوب می‌شود؟

همانطور که قبلاً گذشت منظور از افاده معنا، تفکیک است و اگر در کلمه نکره‌ای تفکیک صورت گیرد، شروع جمله با کلمه نکره جایز خواهد بود. در نتیجه اگر بتوان با ادات استفهام، این تفکیک را انجام داد آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که ادات استفهام نیز یکی از مسوغات ابتدا به نکره خواهد بود.

برای بررسی این موضوع باید اصل استفهام و نفی را از جهت معنوی بررسی کرد.

سوال: چه موقع از استفهام استفاده می‌شود؟ استفهام چه معنایی را در بر دارد؟ هنگامی که شخصی استفهام را به کار می‌برد یعنی برای او این نکره موضوعیت دارد. به این مثال توجه کنید: هنگامی که گوینده می‌پرسد: «أرجل جاء؟» برای او

۱۰. حتی بین خود معارف هم درجه‌بندی داریم که هر چه درجه معرفه بودن بالاتر باشد، به این معناست که درجه تفکیک آن‌ها بالاتر است.



موضوعیت داشته که «رجل» آمده باشد و برای او مهم است که «إمرأة» نیامده باشد. و این خود به معنای یک تفکیک است. و اگر تفکیک وجود داشته باشد افاده معنا وجود خواهد داشت.

به این صورت، استفهام و به تبع آن نفی و شبه نفی نیز حامل یک تفکیک بوده پس معنای خاصی در بر دارند. در نتیجه می توان آن‌ها را جزو مسوغات ابتدا به نکره محسوب کرد.

۷. مسوغ سوم: مقدم شدن خبر بر مبتدا

قبل از وارد شدن به این بحث بهتر است به طور مختصر انواع خبر را بررسی کنیم. جملات اسمیه از یک مبتدا و خبر تشکیل شده‌اند. علمای نحو خبر را در ۳ نوع تقسیم بندی کرده‌اند: ۱- مفرد، مانند: «علی عالم»، ۲- جمله، مانند: «علی جاء» و ۳- شبه جمله، مانند: «علی فی الدار».

حال در مسوغ سوم، کدام نوع از خبر مراد است؟ از میان انواع سه گانه خبر، مقدم شدن کدام یک این صلاحیت را دارد که مجوزی برای ابتدا به نکره به حساب آید؟ یک تفاوت مهم: تا اینجا دو مسوغ بررسی و ارتباط آن‌ها با افاده معنا و بحث تفکیک مشخص شد. و نیز سعی شد برای هر کدام، با توجه به مطالب گفته شده، توجیهی ذکر شود. اما نکته مهم این که آیا در مسوغ سوم نیز بحث تفکیک مجالی برای طرح خواهد داشت؟ اگر در جمله «رجل فی الدار»، تفکیک موجود بوده و جنس «رجل» نیز در اینجا موضوعیت داشته باشد، دیگر چه نیازی به مقدم کردن خبر برای ابتدا به نکره است؟ اگر این جمله مفید معنا است، به خودی خود می تواند با نکره شروع شود، پس چرا خبر آن مقدم شده است؟ آیا می توان گفت که مقدم شدن خبر، یک نوع مسوغ به حساب می آید؟ این‌ها سوالاتی است که در ادامه به آن‌ها پاسخ داده خواهد شد.



جناب عباس حسن در کتاب نحو وافی، در پنجمین مورد از مسوغ‌هایی که برای نکره می‌شمارند، می‌گویند:

«۵- آن تكون النكرة متأخرة، و قبلها خبرها؛ بشرط أن يكون مختصاً؛ سواء أكان ظرفاً، أم جاراً مع مجروره أم جملة؛ مثل: عند العزيز إباء، و في الحرّ ترفع و قول الشاعر: و للحلم أوقات، و للجهل مثلها / و لكن أوقاتي إلى الحلم أقرب؛ و مثل: نفعك بره والد، و صانك حنانها أم.»^{۱۱}

سوال: کدام نوع از خبر می‌تواند مسوغ واقع شود؟

پاسخ: در اینجا مثال‌های مختلفی از مقدم شدن خبر بر مبتدای نکره گفته شده است. مثال‌هایی که در آن‌ها خبر، یا ظرف است، یا جار و مجرور و یا یک جمله کامل. پس خبری که می‌خواهد مقدم شود باید یا جمله باشد و یا شبه آن. در نتیجه خبر مفرد در بحث ما مطرح نیست.

سوال: آیا هر جمله و شبه جمله‌ای داخل در بحث است؟

پاسخ: خیر. ایشان برای خبری که مقدم می‌شود، شرطی می‌گذارند: (بشرط أن يكون مختصاً) «به شرط اینکه آن خبر «مختص» باشد). مختص به چه معناست؟ در پاورقی این‌گونه توضیح می‌دهند:

«المقصود بالاختصاص هنا: أن يكون المجرور في الخبر الواقع جاراً مع مجروره، و أن يكون المضاف إليه في الخبر الواقع ظرفاً، و أن يكون المسند إليه في الخبر الواقع جملة، أن يكون كل واحد مما سبق صالحاً بنفسه لأن يكون مبتدأ؛ فلا يجوز في إنسان ترفع. و لا عند عند رجل إباء، و لا ولد له ولد رجل...»^{۱۲} ...^{۱۳}

۱۱. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص: ۴۱

۱۲ همان؛ پاورقی (مختصاً)

۱۳. متن مقداری نامفهوم است اما به نظر می‌رسد مطلب همان است که در ادامه گفته شده است.

«می فرمایند هر کدام از این خبرها که مقدم شد، باید صلاحیت این را داشته باشد که مبتدا واقع شود. یعنی آن خبری که مقدم می شود در خودش یک معرفتی نزد مخاطب داشته باشد تا صلاحیت مبتدا واقع شدن را پیدا کند. (برداشت شخصی: یعنی مثلا اگر اضافه شده، به یک معرفه اضافه شده باشد. و همینطور اگر جار و مجرور است، مجرور آن یک معرفه باشد. مثل: «عند البیت

رجل» و یا «فی الدار رجل» به خلاف: «فی دار رجل»».

اگر خبری مختص بود، بنابراین با مقدم شدنش بر مبتدا می تواند مجوزی برای ابتدا به آن نکره باشد.

۷-۱. بررسی معنوی مقدم شدن خبر

باید از جهت معنوی به بررسی این مسوغ پرداخت. غرض از مقدم کردن خبر چیست؟ آیا به آسانی می توان خبری را بر مبتدای خودش مقدم کرد؟ آیا اگر خبر در جایی مقدم شد حتما غرضی پشت آن بوده است؟ اصل در جمله اسمیه آن است که مبتدا بر خبر خود مقدم باشد. جناب ابن مالک در ألفیه می گویند:

«و الأصل فی الأخبار أن تؤخّر/ و جوزوا التّقديم إذ لا ضرر».^{۱۴}

یعنی اصل در خبر این است که از مبتدا متأخر باشد. بنابر این اگر در جایی خلاف اصل عمل شود و خبر بر مبتدا مقدم گردد می بایست از روی علتی باشد. کمی به عقب برگردیم. در بحث افاده معنا جمله ای از ابن حاجب نقل شد به این مضمون که مقدم شدن حکم بر محکوم علیه باعث تخصیص محکوم علیه می شود. بر این اساس می توان گفت که در این مسوغ، یک مبتدا که به حکم مقدم تخصیص



خورده است، وجود دارد. پس می‌توان مبتدا بودن آن را توجیه کرد. اما یک سوال اساسی در اینجا مطرح می‌شود:

سوال: آیا واقعا حکم مقدم، سبب تخصیص مبتدا می‌شود؟

پاسخ: به نظر می‌رسد این تخصیص صحیح نباشد. تخصیص مبتدا به حکم مقدم خودش محل اشکال است. به این اشکال مرحوم رضی رحمته نیز اشاره کرده بودند که در جای خودش بیان شد. ممکن است اشکال از جای دیگری باشد. احتمالا علمای نحو در محذور افتاده و می‌خواستند از این راه آن را توجیه کنند. علمای نحو در کلام عرب دیده بودند که مثال «فی الدار رجل» استعمال شده است. در مقام توجیه این طور گفته‌اند که ابتدا به نکره محضه صحیح نیست، پس باید یک نکره مخصصه وجود داشته باشد که تخصیص در آن، از جانب تقدم حکم حاصل می‌شود. اینگونه مشکل مبتدای نکره هم حل می‌شود.

اما خطاب به علمای نحو باید گفت اگر باید مشکل حل شود چرا قاعده جدید می‌سازید؟ تخصیص به حکم متقدم محل اشکال است. این اشکال که مرحوم رضی رحمته نیز به آن اشاره کرد عبارت بود از این که اگر آن مبتدای نکره‌ای که خبرش مقدم شده، مخصص به حکم متقدم است، پس قبل از اینکه حکمی بر آن حمل شود، یک نکره محضه است. در نتیجه هنگامی که حکم بر آن حمل می‌شود، یک نکره محضه است چون هنوز تخصیصی نداشته است، در حالی که طبق نظر ایشان حکم بر مبتدای مجهول محل اشکال است (که بر اساس این نظر در پی بیان مسوغات برآمده‌اند).

مشکل را می‌توان از راه دیگری حل کرد که در ادامه توضیح داده می‌شود:

این کلام عرب را که گفته «فی الدار رجل» ترکیب می‌کنیم. «رجل» مبتدای مؤخر، و «فی الدار» خبر مقدم. مشکل آنجاست که مبتدا در مثال، نکره است و افاده معنا از طریق نکره محل اشکال بود. باید دید چرا خبر مقدم شده است؟ آیا واقعا به عنوان



یک مسوغ مقدم شده است؟ آیا واقعا مبتدا، به وسیله خبر مقدم، تخصیص می‌پذیرد؟ مقدم شدن خبر واقعا چه معنایی را می‌رساند؟

برای مقدم شدن خبر، (غیر از مواردی که تقدیم واجب باشد^{۱۵}) غرض‌های مختلفی ذکر شده است. تفصیل این اغراض مجالی دیگر می‌طلبد اما به چند مورد اشاره می‌شود. در کتاب معانی النحو به صورت تفصیلی این اغراض بررسی شده است. در ادامه چکیده‌ای از نکات این کتاب بیان می‌شود:

«التقديم والتأخير؛ تقول العرب: ... زيد مجتهد، و مجتهد زيد، زيد في الدار، و في الدار زيد. فما الغرض من ذلك و متى نقول هذا التعبير أو ذاك... كما إن الاصل في الجملة التي مسندها اسم أن يتقدم المسند إليه على الاسم أو بتعبير آخر أن يتقدم المبتدا على الخبر نحو: زيد قائم. فإن تقدم الخبر على المبتدا نظرنا في سبب ذلك، ... فما أسباب تقديم الخبر على مبتدا»^{۱۶}

همانگونه که قبلا بیان شد، از آنجا که اصل در مبتدا و خبر، تقدم مبتدا بر خبر است، پس هنگامی که خبری بر مبتدا مقدم شود حتما دلیلی داشته است. ایشان در ادامه به بیان این اغراض می‌پردازند که به صورت خلاصه در ذیل آورده می‌شود:

«۱- التخصیص؛ إذا كان المخاطب خالي الذهن مما ستخبره، قدمت له المبتدا فتقول: (زيد قائم) و (محمد منطلق) فهذا إخبار أولى لا يعلمه السامع. و لكن إذا كان السامع يظن أن زيدا قاعد لا قائم، انبغى أن تقدم له الخبر لإزالة الوهم من ذهنه فتقول له: (قائم زيد). فجملة (زيد قائم) إخبار أولى ولكن جملة (قائم زيد) تصحيح للوهم الذي في ذهن المخاطب، إذا كان يظن أن زيدا قاعد فتقول له:

۱۵. مثل جایی که مشکل عود ضمیر وجود داشته باشد، مانند: «فی الدار صاحبها» که ضمیر هاء به الدار بر میگردد و اگر به صورت «صاحبها فی الدار» گفته شود، مشکل عود ضمیر به متأخر لفظی و رتبی پیش خواهد آمد.

۱۶. فاضل صالح السامرائی، معانی النحو؛ ص ۱۳۶



(قائم زید) آی لا قاعد». ۱۷

اولین موردی که ایشان در خبرهای مفرد می‌شمارند، تخصیص است. هنگامی که مخاطب هیچ اطلاعی از مبتدا نداشته باشد، مبتدا مقدم شده و خبر به آن نسبت داده می‌شود. به این ترتیب به مخاطب در مورد مبتدا خبری داده می‌شود که اصل هم بر این ترتیب است. اما گاهی اوقات مخاطب، نسبت به مبتدا توهمی دارد که صحیح نیست. در اینجا گفته‌اند که اگر کسی خبر را مقدم کند، به این معنا است که می‌خواسته آن توهم را تصحیح کند. به عنوان مثال اگر مخاطب فکر می‌کرده که زید نشسته است، گوینده در جهت تصحیح این توهم می‌گوید: «قائم زید». یعنی مخاطب اشتباه فکر می‌کند، زید ایستاده است.

«۲- الافتخار؛ (تمیمی أنا) فثمة فرق بین قولهم (أنا تمیمی) و (تمیمی أنا)، فالأولی إخبار عن نفسه، و أما الثانية فلفخر بنفسه، و قبيلته، جاء فی (شرح الرضی علی الکافیة): «و إذا كان تقدیم الخبر يفهم منه معنی لا يفهم بتأخیره، و جب التقدیم نحو قولک (تمیمی أنا) إذا كان المراد التفاخر بتمیم، أو غیر ذلك مما يقدم له الخبر».^{۱۸}

دومین موردی که نام می‌برند، تفاخر است. گاهی گوینده به مخاطب خبر می‌دهد که فلانی اهل فلان شهر است مانند: «أنا قمی» «من اهل قم هستم» که در این مثال مبتدایی وجود دارد (أنا) که از آن خبری (قمی) به مخاطب داده شده است. اما گاهی گوینده غرض دیگری هم دارد. مثلاً می‌گوید: من افتخار می‌کنم به این که قمی هستم. این یک معنای جدید است به همراه همان معنای اسنادی که در جمله وجود داشت. مرحوم سید رضی رحمته الله علیه هم در شرحشان بر کافیه می‌گویند که اگر تقدیم خبر بر مبتدا معنایی را می‌رساند که تأخیر آن این معنا را نداشت (قاعدتا آن معنایی که در

۱۷. فاضل صالح السامرائی، معانی النحو؛ ص ۱۳۷

۱۸. همان؛ ص ۱۳۹



ذهن گوینده وجود دارد نه هر معنایی) واجب است که خبر مقدم شود. در کتاب معانی النحو مؤلف بعد از برشمردن اغراض مختلف از مقدم کردن خبر مفرد بر مبتدا، به خبرهای جار و مجرور می‌رسد (که در مورد همین مسوغ است) و آنجا نکته‌ای گفته شده است که بیان آن لازم است:

«ب- تقديم الخبر الظرف و الجار و المجرور؛ و هو كثير الشبه بالموضوع

السابق. تقول: في الدار زيد و زيد في الدار، فما الغرض من ذلك؟ نحن نعلم أنّ المبتدا إذا كان نكرة ليس لها مسوغ في الابتدا و جب تقديم الخبر الظرف او الجار و المجرور فتقول: (في الدار رجل). فتقديم الخبر هنا واجب، وليس لأمر بلاغی، و لا يسأل عن الغرض من هذا التقديم و إنّما يسأل عن سبب تقديمه إذا كان المبتدا صالحا لان يبتدا به نحو: في الدار أخوك».^{۱۹}

بحث در تقدیم خبر به صورت جار و جرور است. مثال می‌زنند: «فی الدار زید». علت تقدیم جار و مجرور چه بوده است؟ بحث در اینجا شبیه به بحث از موضوع قبلی است. اگر خبر در اینجا مقدم شده است همانند موضوع قبلی می‌تواند به خاطر تخصیص، تاکید و یا غرض‌های دیگر باشد. تا اینجا مشکلی نیست. مشکل آنجاست که ایشان وقتی به خبر دادن از مبتدای نکره می‌رسند می‌گویند: «فتقديم الخبر هنا واجب، و ليس لأمر بلاغی.» باید گفت چه کسی قائل است که مثال «رجلٌ فی الدار» هیچگاه صحیح و مفید معنا نخواهد بود؟ بر فرضی که مفید معنا نباشد، باید گفت: بله اینجا تقدیم خبر، واجب می‌شود؛ چون جملاتی که در آن‌ها خبر مقدم داشته نشود صحیح نخواهد بود. اما اگر مفید معنا باشد چگونه؟ در استعمال عرب، جمله‌هایی وجود دارد که با مبتدای نکره شروع می‌شوند و مشکلی هم ندارند مثل: «رجلٌ فی الدار» در صورتی که مفید معنا باشد.



اشکالی را که قبلا در مورد تخصیص مبتدا به وسیله حکم متقدم وارد ساختیم دوباره وارد می‌کنیم. جمله «رجلٌ فی الدار» می‌تواند در شرایطی صحیح باشد، بنابراین این نمی‌توان گفت تقدیم خبر در اینجا واجب است چون هیچ صورت دیگری از جمله نمی‌تواند صحیح باشد. این حکم اشتباه است. در اینجا اغراض معنوی وجود دارد و می‌توان افاده معنا را مشاهده کرد. حال افاده معنا در این جمله چگونه است؟

همه اتفاق نظر دارند که مقدم کردن یک جزء به جهت تأکید بر آن جزء است (اگر از موارد وجوبی نباشد). بنابراین این در مثال «فی الدار رجلٌ» که «فی الدار» مقدم شده است، تأکیدی بر «فی الدار» وجود دارد. ترجمه آن به این صورت می‌شود: «در آن خانه، تأکید می‌کنم، در آن خانه مردی است.» به عبارتی گوینده به مخاطب می‌گوید: «حواست را جمع کن، آن خانه خالی نیست.» این یک افاده معنا محسوب می‌شود. به مثالی جهت بررسی بعد معنوی مقدم کردن خبر توجه کنید: یک بار گفته می‌شود: «زید فی الحرب» این یک جمله معمولی است که در آن خبری از زید داده شده است. حال یک بار گفته می‌شود: «فی الحرب زید» این صرفا همان خبر اسنادی بین «زید» و «فی الحرب» نیست. بلکه یک معنای اضافه نیز به همراه دارد. و مثلا این است که: «در جنگ زید حضور دارد، خیالت راحت باشد» این یک معنای اضافی است که از مقدم کردن خبر برداشت می‌شود.

بیان یک مسئله تازه

می‌خواهیم از زاویه دیگری به مسئله نگاه کنیم. تا به اینجا اثبات کردیم که مقدم شدن خبر در «فی الدار رجلٌ» قطعاً مفید معنا خواهد بود؛ اما آیا این معنا، می‌تواند اسناد را نیز معنادار کند؟! توجه به این نکته ضروریست که اسناد در این جمله تغییری نکرده است. مسندِ اِلیه هنوز «رجلٌ» است و مسند هنوز «فی الدار»، و مبتدا هنوز نکره! در نتیجه این اسناد چگونه می‌تواند معنا داشته باشد؟ بحث بر سر معنادار بودن اسناد



است و لزوماً با هر معنایی که از کلام برداشت شود نمی‌توان اسناد را دارای معنا دانست.

به مسئله تازه‌ای اشاره می‌کنیم: در مثال «فی الدار رجل» قطعاً جمله «رجل فی الدار» نیز صحیح خواهد بود. زیرا با مقدم کردن خبر، هیچ مشکلی درباره بی‌معنا بودن اسناد برطرف نشده است. در نتیجه اسناد ما از ابتدا صحیح بوده است. بنابراین اگر «فی الدار رجل» استعمال شده است، «رجل فی الدار» نیز صحیح بوده است، اما به دلیل اهمیت خبر، مسند آن مقدم شده است.

این بیان با سخن مرحوم رضی رحمته الله علیه نیز سازگار است. ایشان می‌فرمایند: مسوغ «تخصیص به حکم مقدم» صحیح نیست. باید این سوال را پرسید که «پس مسوغ جمله (فی الدار رجل) چیست؟» اگر در اینجا مسوغی وجود نداشته باشد، اسناد از ابتدا صحیح بوده است. پس «رجل فی الدار» نیز صحیح است.

خاتمه

در بحثی که گذشت، سعی شد معنای صحیحی از افاده معنا ارایه شود. افاده معنا، همان چیز است که در مسوغات نکره کاربرد زیادی دارد. علمای نحو صریحاً اذعان داشته‌اند که ابتدا به نکره محل اشکال است مگر اینکه همراه با افاده معنا باشد. همین نکته ما را بر آن داشت تا بررسی کنیم افاده معنا واقعا چیست.

علمای نحو برای ابتدا به نکره مسوغاتی ارائه کرده‌اند که به نظر می‌رسد این مجوزها، همان حالت‌هایی هستند که افاده معنا در آن‌ها وجود دارد. در این مقاله، به جای بررسی یکایک مسوغات، بیشتر سعی شد تا بحث افاده معنا واضح گردد.

مسوغات ذکر شده، همه از مواردی بودند که جامعیت بیشتری داشتند.

نکته پایانی این که بررسی بیشتر این مسئله در آینده می‌تواند مفید و راهگشا باشد.

فهرست منابع

۱. ابن مالک، محمد بن عبد الله، *ألفية*.
۲. ابو حیان، محمد بن یوسف، *الهدایة فی النحو*، ۱جلد، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۸۴ ه.ش.
۳. رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن، *شرح الرضی علی الکافیة*، تهران، موسسة الصادق للطباعة و النشر، چاپ اول، [بی تا].
۴. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، *البهجة المرضیة علی الفیة ابن مالک*، قم، اسماعیلیان، چاپ ۱۹، [بی تا].
۵. صالح السامرانی، فاضل، *معانی النحو*، تهران، کمال الملک، چاپ اول، [بی تا].
۶. صفایی، غلامعلی، *بداة النحو*، ۱جلد، قم، مدیریة العامة للحوزة العلمیة، لجنة ادارة، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ه.ش.
۷. عباس حسن، *النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة*، تهران، ناصر خسرو، چاپ دوم، [بی تا].
۸. مدنی، علیخان بن احمد، *الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة*، ۱جلد، قم، ذوی القربی، چاپ اول، [بی تا].